

سلام به همه دوستای گلم در مهاجرسرا، وقتشه که منم دینم رو به این انجمن ادا کنم و از همه بچه هایی که در این مدت با توضیحات خوبشون و امید دادنشون کمکم کردن، از صمیم قلب تشکر کنم! من سعی می کنم نکات مهمی رو که به نظرم میاد بنویسم تا مطالبم خیلی تکراری نشه، هر چند چون روند این پروسه برای همه یکیه، اکثر مطالب در سفرنامه ها تکراری میشه!

من با مادرم سفر کردم، چون قبلاً چند بار رفته بودم ترکیه و به محیط آنکارا آشنایی نسبی داشتم، اینه که خیلی در آنکارا اذیت نشدم! خصوصاً اینکه زبون ترکی استانبولی رو تقریباً اشنایی دارم و به راحتی می تونستم از عهده کارهام بر بیام! فلذا این قسمت سفرم به خورده با بقیه فرق فوکوله!!! منظورم پرواز و هتل و ترانسفره! من از تبریز رفتم، پروازهای داخلی ترکیه Pegasus که از وان انجام میشه قیمت فوق العاده مناسبی دارن، وان به استانبول و بعد از اونجا به آنکارا، هتل هم در 200 متری میدون کیزیلای، میدون کیزیلای در ترکیه، موقعیتش تقریباً شبیه میدون ونک خودمونه یا میدون ولیعصر! این که میگم به لحاظ موقعیت جغرافیایی در شهر نیست، به لحاظ نزدیک بودن و در دسترس بودن همه چیز از جمله فروشگاهها و رستورانهای مناسبه! تا دم در سفارت هم با تاکسی که 10 دقیقه بیشتر نیست، با اتوبوس تقریباً 15 دقیقه! (10 دقیقه در اتوبوس + 5 دقیقه پیاده روی) اونایی که تا حالا آنکارا نرفتن، شاید بد نباشه با تور برن و هتل نزدیک سفارت بگیرن، (هر چند به غیر از هتل رکسوس، بقیه تقریباً مسافتی دارن تا هتل، آخه من از سفرنامه ها اینطور برداشت کرده بودم که هتل ددمان یا رویال تو خیابون سفارت هستن، در حالی که اینطور نیست! یک 10 دقیقه ایی پیاده روی دارن!)

پس از روز مدیکال می نویسم:

دوشنبه 9:45 صبح وقت مدیکال داشتم، 9:10 رسیدم مطب، دیدم الی ماشاءالله غلغله ست! نمیدونم همیشه همینطور بوده یا روز ما خیلی شلوغ بود! خیالتون رو راحت کنم منشی های دکتر جز طبقه اولی ها، انگلیسیشون اصلاً خوب نیست! یه خورده کار میبره... اول میرین طبقه اول، پاسپورت رو میدین، اسمتون رو می نویسه، بعد می فرسته طبقه سوم یا پنجم، (معمولاً پنجم، اگه سرشون خیلی شلوغ باشه طبقه سوم هم همین کارا رو انجام میدن.) اونجا پاسپورت رو با یک قطعه عکس و کیس نامبرتون میگیرن و شما باید منتظر باشین تا Register بشین و صداتون کنن برای پرداخت پول! بعد هم آزمایش خون و عکس قفسه سینه! روز مدیکال ما (من ورزا) خیلی حاشیه داشت که از حوصله جمع خارجه! حالا شاید رزا جون تو سفرنامه اش نوشت! بعد که عکس قفسه سینه رو گرفتین، دوباره میرین طبقه اول برای گرفتن وقت معاینه دکتر! اینجا هزینه تون میشه \$47.5!

نکته 1:

حواستون باشه ترجیحاً پول رو به دلار بدین، من هم لیره همراهم بود و هم دلار، منشی گفت: ترجیحاً لیره بدین که شد 75 لیره، بعد تو هتل حساب کردم، دیدم به قیمت روز من دادم 51000 تومن، در حالی که به دلار می شد حدود 48500 تومن! (حالا نگین طرف چقدر خسیسه ها! چون وجدانی به خودم قول دادم بابت همه دینی که به مهاجراسرا دارم، همه ریزه کاریها رو بنویسم، نوشتم، والله تفاوتش یه کم خنده داره!!)

نکته 2:

دوستانی که گفتن وقت گرفتن اینترنتی لازم نیست، نکته کار اینجاست که تا این لحظه شما نیاز به نشون دادن پرینت ایمیل دکتر ندارین و کارهاتون بر اساس زودتر دادن پاستون به منشی دکتر انجام میشه، اما برای وقت معاینه دادن در بعد از ظهر، منشی پرینت ایمیل رو می خواد و ازتون میپرسه که وقت سفارتتون برای کیه؟ و آیا وقت اینترنتی از دکتر گرفتین یا نه؟ اگه گرفتین پرینت ایمیل رو می خواد! پس سعی کنین پیشتون باشه!

ظهر 4:20 وقت من بود، خانم دکتره معاینه ام کرد، وقتی داشت کارت واکسنم رو پر میکرد، گفت آبله مرغون گرفتی؟ گفتم: بین جانم؛ من یک برادر بزرگتر دارم که چند سالی ازم بزرگتره، ماشاءالله همه انواع بیماریها رو زمان کودکستان و دبستان گرفته، به منم هدیه داده، به لطف ایشون من همه انواع بیماریها رو به صورت خفیف گرفتم! اونم خندید و گفت برو رو تخت معاینه، معاینه کرد و بعدم گفت باید یک واکسن، دیفتری و کزاز بهت بزنی!!! (حل الخالق) آخه من 2 تا تو کارت واکسنم داشتم، یکی Booster بود، یکی هم 5 اپریل زده بودم! خلاصه دیگه حریفش نشدم و خیلی خونسرد گفتم: olsun، (یعنی باشه دیگه، بزنی!)

اینجا هم هزینه شد \$120، بایت معاینه و یک واکسن! باز هم بر اساس وقت مصاحبه، منشی دکتر میگه، برو فردا ساعت 3 بیا، جواب رو بگیر! (البته، بنده به دلیل خرید کردنهای مادر جان، فرداش ساعت 6 به زور خودمو رسوند مطب و جواب رو گرفتم!) بقیه اون روز و فرداش به گشت و گذار و خرید گذاشت که بعداً در نکته خرید براتون توضیح میدم!

روز مصاحبه:

بنده تمام، سفرنامه های 2010 رو خونده بودم و اصلاً فکر نمی کردم، روز مصاحبه اینقدر شلوغ باشه! فکر کنین از 5 صبح با مادر جان خبردار بودیم و 100 بار جلوی آینه برو و بیا و ... (اینجاشو خانمها بهتر درک می کنن که چی میگم!!!) 7:55 دم در سفارت بودیم و ماشاءالله فکر کنم دروغ نباشه، بالای 50 نفر اونجا بودن، چه صفی بسته بودن ایرانی های محترم!!! وای یعنی مامور ترکه، دیوونه شده بود، هی می گفت تو رو خدا، 2 تا صف بشین، یکی دست راست، یکی دست چپ!!! جلوی در ورودی رو باز بذارین!!! مگه در کت این ملت محترم می رفت!!! همین جوری وایساده بودن بروبر ماموره رو نیگا می کردن، اومدم نقش مترجم بازی کنم و با زبان شیرین فارسی خواهش کردم، آقایون، خانمها لطفاً 2 صف مجزا و کنار نرده و دیوار بایستید، دیدم نخیر!!! هیچ افاقه ای نکرد، همه برگشتن، به حالت پوزخندی نگاه کردن و... دوباره همون وضعیت!!! بیچاره ماموره هی می گفت: الله، الله... چرا آخه اینا متوجه حرف من نمیشن؟! هر کسی هم از در سفارت بیرون می اومد، از خود ترکها یا آمریکایی ها یک چیزی به ماموره می گفت، یک نگاه تمسخرآمیز به جمعیت می کرد و سرش رو تکون میداد و می رفت... والله چی بگم؟ "از ماست که بر ماست!" تو صف سمت چپ نفر جلویی من یک پسر جوونی بود، من تا رسیدم ازش پرسیدم، صف گرین کارتیا اینطرفه؟ گفت بلی! چند دقیقه بعد شک کردم، دوباره ازش پرسیدم: اونم دوباره بلی گفت و یک لبخند مسخره تحویل داد که "ای بابا چقدر باهوشی تو، چند دفعه بگم!!!" خلاصه منم وایسادم، پشت سرم هم یک زوج اومدن که اونا هم از من پرسیدن و وایسادن!

نکته 3:

من به دلیل استرس، یادم رفته بود که تو سفرنامه ها اغلب بچه ها گفته بودن، صف گرین کارتیا دست راسته، اونایی که نرفتن یادشون باشه، اغلب موارد صف گرین کارتیا صف کنار نرده هاست، (سمت راست در) نه دیوار سفارت!

علی ایحال، ما نیم ساعتی واپسادم و بعد متوجه شدیم ای بابا این آقا پسر باهوش اشتباه به ما آدرس داده و ما باید سمت راست می ایستادیم! خلاصه با کمال شرمندگی دوباره رفتیم ته صف سمت راست و این شد که حدودای 9:15 وارد سفارت عزیز شدیم! (جالیم این بود که این آقا پسر جلویی ما از همون صف خودشو غالب کرد و رفت تو...آی من تو این موارد حرص می خورم، ولی صدام در نمی یاد!!!)

دوباره صف در حیاط کوچیکه، بعد هم وارد گیت بازرسی!

نکته 4:

خانمها دقت کنن، شلوارشون کمربند فلزی نداشته باشه، یا کفشاشون توش فلز نداشته باشه، مثلاً پاشنه های فلزی و ... کمربند شلوار من جلوش یک تکه فلز داشت، گیت بازرسی چنان جیغی زد که خودمم ترسیدم، ماموره گفت از کفشاته؟! گفتم، نه احتمالاً از کمربنده! و مجبور شدم، جلوی ملت کمربند شلوار رو باز کنم و با رنگ و روی زرد و سرخ دوباره از گیت کنترل رد بشم!!! حالا دوباره بستن کمربند، اونم از زیر کت، خیلی کار جالبی نیست! نفر بعدی منم که خانم همون زوجی بود که در بالا گفتم، مجبور شد کفشاشو در بیاره و با ناخنهای پدیکور کرده، پا برهنه از گیت رد بشه!

دوباره میان تو یک حیاط خلوت کوچیک، بازم حواستون باشه، 2 تا صفه!!! صف اولی مال ویزاهای توریستیه، صف دومی که ته حیاطه، البته به فاصله کم، صف گرین کارتیاست! آخه بعضیا اشتباه می ایستادن و بعد که نوبتشون می شد، می فهمیدن که...وارد یک اتاق کوچیک که 2 تا در به داخل سالن سفارت داره، شدیم، خانمه با لهجه خیلی خوب فارسی، مدارک رو می خواست! اصل شناسنامه + اصل کارت ملی + اصل آخرین مدرک تحصیلی + مدارک اسپانسر 2 تا عکس، بدو ورود بهش گفتم ترجمه ها رو قبلاً فرستادم و اونم همینا رو گرفت و یک شماره برای مصاحبه فارسی داد!

نکته 5:

در همین اتاق خانمه، کنارش 2 تا WC ، هست، (گلاب به روتون البته!!!)اونایی که خیلی استرسی هستند، مثل همین رفیق پشت سری ما، می تونن ازش استفاده کنن! (آخه، من ماشاءالله دور و برم، پر آدمهای مسن بود که بچه هاشون براشون اقدام گرین کارت کرده بودن و یکی گوشش سنگین بود و یکی نمی دونم... اینه که یه خورده به ریزه کاریها واردتر شدم دیگه، (SO SORRY!!!!))

وارد سالن سفارت که شدیم،(توصیفش رو همه ملت اینجا نوشتن: سالن پر صندلی در ردیفهای 2 تایی و پشت به باجه های مصاحبه و پرداخت پول و...)! روز من اینقدر شلوغ بود که جا برای نشستن نبود و نصف ملت سر پا بودن، بعد از نیم ساعتی از ورود به سالن، شماره ام افتاد و رفتم باجه 7، اونجا یک خانمه ترکه نسبتاً چاق نشسته بود و خیلی خوش

برخورد گفت Hello، بنده از استرس ناگهانی(خدائیش تا اینجاش آروم بودم)، فرمودم: سلام!!! اونم خندید و گفت سلام!!! (حالا، احتمالاً ته دلش گفته، IQ، نمیتونه په Hello بگه، می خواد بره U.S.)، اونجا انگشت نگاری شد و در پایان گفت مرسی، گفتم Thank you!!!! (لطفاً نخندین، سر خودتون میاد، میبینین ادم چه حالی داره، خصوصاً من که یک اشتباه فاحش در تاریخ تولدم داشتم و در فرمهای اینترنتی به جای September زده بودم November و...)، و اومدم دوباره نشستم، کلی خودم رو آروم کردم که خجالت بکش و این حرفها... (خدا وکیلی من نه سر کنکور لیسانس، نه ارشد، نه در هیچ مصاحبه کاری و ... نه حتی قبل ورود به سالن سفارت چنین استرسی نداشتم که اونجا بهم وارد شده بود!!!) مضطرب نشین، فقط خودتون، به خودتون دلداری بدین که نشد هم، آخر دنیا که نیست... نیم ساعت بعد از انگشت نگاری، دوباره شماره ام افتاد برای پرداخت پول! اینجا دیگه خیلی relax بودم و پول دادم و کلی هم با دختره خوش و بش کردم به ترکی استانبولی! بعد ازش پرسیدم، میشه با این افسره مصاحبه کننده ترکی استانبولی، مصاحبه کرد؟ اونم خندید، گفت؛ نه اونا فقط فارسی یا انگلیسی صحبت می کنن!!! دوباره نشستیم و این دفعه دیگه خدائیش هر دفعه این شماره می افتاد رو تابلو و می گفت Ding، من قلم یک متر می پرید جلو، تا می دیدم، شماره من نیست، دوباره برمی گشت سر جاش، تا اینکه بالاخره شماره اعلام شد و با قلبی که درجاش نبود و با یک لبخند ملیح رفتم جلو باجه:

این دفعه گفتم Hello، گفت سلام، حال شما کوبه؟! (خدائیش گفت، کوبه؟ It means: خوبه)، گفتم: خیلی ممنونم، شما چطورین!!!؟! (از اینجا به بعد دیگه من نبودم!!!) گفت مرسی! بعد گفت دست راستتون رو ببرین بالا قسم بخورین! گفتم، ببخشید، من اشتباه دارم، باید اصلاح کنم! با تعجب نگاهم کرد و گفت: چی بوده؟ گفتم: در تاریخ تولد، خانمه اخمهاش رفت تو هم عجیب!!! منم دیدم، سکوت کنم دیگه تمومه!!! بستمش به رگبار، گفتم: من موقع ثبت نام، خیلی عجله داشتم، شهریور رو به جای تبدیل به سپتامبر زدم نوامبر، اشتباه کردم! نیگام کرد، هیچی نگفت، دوباره گفتم: ببینید، من خیلی هول بودم، تو تبدیل ماهها اشتباه کردم! گفت: چه کسی فرما رو براتون پر کرده بود؟ گفتم: خودم، پر کردم! گفت: خودتون پر کردیم و اشتباه کردین؟ گفتم، بلی، معذرت می خوام! دوباره سرشو انداخت پائین، این دفعه دیگه، حق به جانب نیگاش کردم، گفتم، ببینید، من به KCC ایمیل زدم، اطلاع دادم! اونا هم گفتن در پرونده ام درج میشه! به خود شما هم نامه نوشتم، اطلاع دادم! بعد انگار خوشحال شده باشه، گفت، بینم نامه ها رو؟ منم که الی ماشاءالله کاغذ و مدرک و پرینت برده بودم! گذاشتم جلوش، پرینت ایمیل KCC رو خوند و دوباره گفت: کوبه= خوبه! بعد گفت حالا قسم بخور! گفتم نه، چیزه، بازم اصلاحات دارم، آخه! یعنی دیگه بنده خدا می خواست منو بزنه که باز دوباره چی شده؟! گفتم، آدرس محل تحصیلام رو یادم رفته بنویسم! گفت اونا مهم نیست! قسم بخور! منم دیدم دوباره کش بدم و حرف بزنم، میگه، اصلاً تو مثل اینکه نمی خوای قسم بخوری!!! خلاصه قسم رو خوردیم، پرسید: الان چیکار میکنی؟ گفتم: دانشجوام! گفت چه رشته ایی؟ گفتم! در کامپیوترش نوشت و بعد پرسید: شما استاد بودید؟ گفتم: بلی قبلاً 2 سال تدریس کردم، گفت کجا؟ جواب دادم! بعد دست کرد، از لای پرونده ام برگه ابی رو در آورد، به همراه یک برگه 9 سئوالی و... خلاص!

چند تا نکته اضافی در حاشیه:

نکته 6:

سعی کنین حداقل چند تا لغت در حد اولیه، از زیون ترکی استانبولی یاد بگیرین، خیلی به درد می خوره، خصوصاً در مطب دکتر و موقع خرید! تو خود سفارت حتی! حالا دچار استرس نشینا که ای بابا ما هیچی بلد نیستیم! گفتم در حد اولیه! برای من که فوق العاده مفید بود!

نکته 7:

اگر بیماریه خاصی دارین، یا جای زخم و جراحی، بد نیست 4 تا لغت تخصصی مربوط به بیماریتون رو به انگلیسی بدونین! مثلاً من، رو دستم یک خال کوچیک قرمز خیلی کمرنگ دارم، مادرزادیه! روز معاینه، تا دکتر دیدش، گفت: این چیه؟ گفتم خال congenital! هیچ مشکلی هم نداره! خندید، پرسید، همانژیومه؟! گفتم، آره! بعد پرسید رشته ات چیه؟ جواب دادم! اینو از این جهت میگم که معمولاً وقتی پزشکا میبینن طرفشون از وضعیت خودش اطلاعات خوبی داره، خیلی گیر نمیدن! بعد هم در خصوص واکسنها طوری وانمود کنین که اصلاً براتون مهم نیست و نمی ترسین! اگه بدو ورود شروع کنین به توضیح که: آئی من، فلان، بیماری رو گرفتم و آئی نمی دونم، آبله زن و... اینطوری بیشتر شک میکنه! (تجربه شخصی همراه با رزا جان!)

نکته 8:

اونایی که مشکل تاریخ تولد دارن، مثل من، ابدأ نگین که فرمها رو کسه دیگه ایی پر کرده و من اشتباه نکردم! کارمندهای سفارت مردمان خیلی صادقی هستن، وقتی رک میگی، من اشتباه کردم و معذرت می خوام، ازت قبول می کنن! من از روزی که متوجه اشتباهم شدم، تقریباً با کل ملت مهاجر سرا که این اشتباه رو داشتن و ویزا گرفتن، مکاتبه کردم، و وقتی یکی از بچه ها به خاطر 25 روز اشتباه در ثبتش رد شد، خیلی حالم بد شد!!! ولی در مجموع الگوریتمی که برای اصلاح این اشتباه دستم اومد، این بود:

- 1- مکاتبه با kcc قبل از کارت شدن! (قبل کارت شدن خیلی مهمه ها، کیس رد شده بعد از کارت شدن مکاتبه کرده بود!)
- 2- فرستادن نامه به افسر کنسول همراه مدارک سری دوم و اعتراف به اینکه قصد تقلب نداشتین!!
- 3- روز مصاحبه قبل از قسم خوردن، بگین که خودم اشتباه کردم و معذرت می خوام!

نکته 9:

سعی کنین خیلی رسمی لباس بپوشید، عکس قضیه صادق نیست، یعنی اینطور نیست که کسی تیپ اسپرت پوشید، ویزا نمی گیره! اما به نظرم هر کس متناسب با سن و موقعیت کاریش، یک لباس رسمی در شان خودش بپوشه، خیلی در دید افسر تاثیر میذاره! من مشابه این مطلب رو در سایت یکی از مهاجرها خونده بودم، با عنوان اداب مصاحبه در سفارت آمریکا و به نظر خودم هم رعایت کردنش خیلی تاثیر داشت! Esmail عزیز هم در این زمینه خیلی کمکم کرد که همین جا ازش و همسرش تشکر می کنم!

اگه اهل خرید هستید، آنکمال جای فوق العاده ایه! (باز هم به نظر من!) چون همه Brand های معروف ترک اونجا شعبه دارن! قیمتهاش هم به نظرم مناسب بود! خصوصاً در حراجی های اونجا! اگه حوصله ندارین با مترو 4 ایستگاه برین، در همون بلوار اتاتورک از میدون کیزلای به سمت سفارت، سمت چپ خیابون، تقریباً اکثر مغازه ها، شعبه های همون Brand های معروفن، مثل Levi's، Mavi، LC Waikiki، Collins و... تو خیابون هیلمی تونالی هم همینطور! من که از خریدهام راضی بودم!

در پایان از اینکه، سفرنامه ام اینطور حجیم شد، واقعاً شرمنده!!! اینا همش تجربه و نظر شخصی بود، ان شاءالله که برای بقیه دوستان خیلی خیلی بهتر از این پیش بره! در ضمن فرم 9 سئوالی رو اینجا می ذارم برای بچه های ارشد و به بالا، فکر کنم بیه خورده با اون فرم 7 سئوالی که قبلاً دیدیم فرق کرده، ضمن اینکه رزومه هم نخواستن! باز هم هر چیزی که فکر کردین، از قلم افتاده و من می تونم کمکی بکنم، خوشحال میشم کمک کنم! از همه دوستانی که این مدت بهم کمک کردن، امید دادن، راهنمایی ام کردن، از صمیم قلب تشکر می کنم! سلام مخصوص به رزای عزیز و مامان گلش!

بچه ها، برای همه کلیرنسی ها دعا کنیم!